

آسیب شناسی عقلانی و رفتاری تقلید و قیاس با توجه به دیدگاه مولوی در مثنوی

زهره زارع^۱، محمد صادق تفضلی^۲

^۱ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی بروجرد، دکترای زبان شناسی، مدرس دانشگاه

^۲ استادیار زبان و ادبیات فارسی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی بروجرد

نام نویسنده مسئول:

زهره زارع

چکیده

این مقاله از نوع مقالات میان رشته‌ای: ادبیات، جامعه شناسی و روان شناسی است، که به بیان دو پدیده مهم اجتماعی و روان شناسی، تقلید و قیاس باز دیدگاه روان شناسی اجتماعی و مولانا می‌پردازد. تقلید یکی از پدیده‌های اجتماعی است و از دیر باز یکی از مباحث محوری فلاسفه، فقهاء، عرفاء و پژوهشگران علوم تربیتی در عرصه‌ی فرهنگ و معارف بشری بوده است، که هم جامعه شناسان و هم روانشناسان به آن توجه خاص دارند. مولوی به عنوان یک عارف اجتماعی در مثنوی معنوی به بسیاری از پدیده‌های اجتماعی توجه نموده، از جمله پدیده‌های مورد توجه خاص او در این خصوص توجه به مساله تقلید و قیاس است. تقلید از نظر علوم رفتاری دو جنبه دارد: تقلید آگاهانه و انتخابی و تقلید نا آگاهانه و کورکورانه. آن جنبه از تقلید که بیشتر مورد توجه مولانا قرار گرفته تقلید کورکورانه و نا آگاهانه بوده است که مولانا در تمام موارد با آن مخالفت می‌ورزد. قیاس نیز به عنوان عامل موثر در شناخت انسان‌ها، محور اصلی بسیاری از داستان‌ها و تمثیلات مولانا است وی در تمامی موارد آن را محدود داشته و از عوامل مهم خطاهای شناختی انسان به حساب می‌آورد. در این مقاله ضمن بررسی برخی داستان‌ها و تمثیل‌های مولانا در این موارد خطرات شناختی و معرفتی این دو پدیده‌ی مهم را از دیدگاه این عارف بر جسته قرن هفتم هجری مورد بررسی قرار داده ایم

واژگان کلیدی: آسیب شناسی، اجتماع، علوم رفتاری (روانشناسی)، تقلید، قیاس، مولوی

مقدمه

رفتارهای اجتماعی در واقع حاصل عکس العمل دو یا چند فرد است گاهی این عکس العمل ها یک طرفه و گاهی دو طرفه می باشد. این رفتارها در اثر برخورد و تعامل با دیگران به وجود می آید، برخی اندیشه‌ی کمک به دیگران را دارند، بعضی به دیگران عشق می ورزند، برخی بر عکس رفتاری خشن و کینه توانه دارند. روان‌شناسی اجتماعی به دنبال یافتن علل رفتارهای اجتماعی است. آگاهی از علل رفتار این امکان را به ما می دهد تا هم رفتارهای اجتماعی را پیش بینی کنیم و هم آن‌ها را به نحو مطلوبی اصلاح نماییم. از این رو شرایطی که باعث به وجود آمدن رفتار می شوند به اندازه‌ی خود رفتار مهم هستند. تقليد و قياس دو نمونه از رفتارهای خاص اجتماعی هستند که نظر بسياری از اندیشمندان، روانشناسان، جامعه‌شناسان، حکما و حتی فلاسفه را به خود جلب نموده است.

تقليد در لغت، افکنندن قلاده بر گردن و در اصطلاح عمل به گفتار یا کردار کسی بدون در خواست دليل است. منظور اين است که شخص عيناً و به طور کلي عمل يكى از اشخاص پيرامون خود را دوياره انجام دهد. مك دو گال (روانشناس مشهور انجيسي قرن نوزدهم و بيستم ميلادي معتقد بود که نباید تقليد را غريزي دانست زيرا هيج گونه رفتاري که خاص آن باشد وجود ندارد و نوع بروز آن نيز به تبع وضع خارجي تغيير ميکند. افراد از آنچه تازه و خيره کننده است تقليد مي کنند، خلاصه جامعه بدون تقليد قبل تصور نیست. (كارдан، ۱۳۷۲، ص ۴۹۴)

در مساله تقليد دو شكل از تقليد موجود است تقليد سنجيده و تقليد ناسنجيده اولين شرط تقليد تكوين حيات عقلی در اجتماع است. "تقليد قوه فعاله است که نه تنها باعث نگهداري و صيانت حيات اجتماعی می گردد بلکه از لحاظ ترقی و تعالى اجتماعات بشري عامل موثری به شمار می رود. عادات و افكار جديده در صورتی می تواند در بين جوامع از راه تقليد به رشد و كمال خود برسد که اولاً" مورد علاقه و مطابق ذوق آن جوامع باشد و در ثاني بتواند با عقاید و آراء عادات قبلی به هم آميخته و ممزوجی از آن دو به دست آيد." (حيدريان، ۱۳۷۲، ص ۸۷)

قيا س نيز يكى از فرایند ها اى اجتماعی است و يكى از کارکردهای اصلی ذهن و از راه های اصلی شناخت آدمی است گویی ذهن انسان بدون مقایسه کردن نمی تواند در کى از جهان اطراف خود داشته باشد. اين فرایند به عنوان عامل اصلی خطای شناختی آدمیان محور اصلی بسياری از داستان های مثنوی است. قياس گاه به معنی دليل و برهان عقلی و گاه به معنی حدس و گمان به کار رفته است و گاه در معنی خاص اصطلاح منطقی آن آمده است که در تمام موارد مولانا با آن مخالفت می ورزد. (تفوى، ۱۳۸۸، ص ۲۰۷)

اين فرایند يكى از دغدغه ها و حساسیت های اين عارف بزرگ و متفکر اجتماعی است او در مقام يك عارف متفسر و متعهد به سلامت جامعه در پی تاكيد بر تفاوت ها و امتيازات امور و پديده هاست و بر اساس تعهد عرفاني و اجتماعي خود قياس را مردود دانسته و موجب خبط و خطا شمرده است. اگر چه خود در بسياری از مسائل اخلاقی و عرفانی انواع قياس ها را به کار برد است.

تقليد از ديدگاه روانشناسي اجتماعي

روان‌شناسی اجتماعی را می توان جزو و در شمار علومی دانست که از تعا مل روانشناسی و جامعه‌شناسی به وجود آمد ه است. روانشناسان در یافته اند که وقایع و عوامل اجتماعی در سلوک و شخصیت و رفتار مردم تاثیر به سزاپی دارند. همه مردم یکسان به دنیا می آیند اختلافاتی که بین آن‌ها دیده می شود از اختیار آن‌ها بیرون است و مر بوط به موقعیت و اوضاع اجتماعی آن‌ها است بدین معنی که افراد پرورده محیط اجتماعی خود می باشند بنابر اين اصلاح افراد منوط به اصلاح محیط اجتماعی ان هاست.

"روانشناسی اجتماعی کوششی است برای فهم و تشریح این که چگونه افکار و اعتقادات و احساسات و تمایلات و افعال و اعمال افرا د تحت تاثير رفتار و افکار، اعتقادات و فعالیت افراد آن جامعه قرار می گيرد و موقعیت هر فرد در برابر فردی دیگر چگونه است." (حيدريان، ۱۳۷۲، ص ۸۷)

روانشناسان تقليد را بزرگترین عامل ترقی افراد جامعه دانسته و آن را سبب ابتکار و تکامل آن می دانند. بيشتر اختراعات و اكتشافات بشر مرهون تقليدي است که از تجارب و کارهای پيشينيان شده و به واسطه‌ی ابتکارات و تصرفات کمال یافته اند. مبنای فرهنگ و تمدن چيزی جز تقليد نیست تقليدي که هر نسل با ابتکارات خود چيزی به آن می افزاید. روانشناسان اجتماعی تقليد را با اصل مشابهت عادت بشر توجيه می کنند پدر و مادر به منزله‌ی الگوهایی هستند که کودک خود را با آن هابرابر می سازد. الگوهایی هم وجود دارد که بزرگسالان خود را با آن تطبیق می دهند.

. در مساله‌ی تقليد دو شكل تقليد وجود دارد تقليد سنجيده و تقليد نا سنجيده. تقليدي شايسته و با ارزش است که از هر لحاظ ضرر و منفعت آن با عقل و منطق مورد سنجش قرار گيرد و در حقيقت تقليد باید ارادی و عمدى باشد نه طبیعی. "اعمال و افکاری باید مورد تقليد قرار گيرند که در سير تمدن و پيشرفت اجتماعات موثر باشد مانند تقليد از صنایع علوم و فنون. در عصر حاضر میتوان ژاپن را مثال زد که با تقليد از اروپاي غربي توائسته از اخرين مراحل تمدن جديده برخوردار شود." (همان، ص ۹۰)

تقلید نا آگاهانه و بدون تفکر که سبب عقب ماندگی و جمود و توقف باشد پسندیده نیست. و روانشناسان با این نوع تقلید یعنی تقلید کور کورانه کاملاً مخالفند. پیش از این عده‌ای از روانشناسان منجمله ویلیام جیمز روانشناس آمریکایی تقلید را پسندیده‌ای غریزی می‌دانستند. لکن مطالعات انجام شده در سالهای اخیر ثابت می‌کند که تقلید فاقد مبنای ثابت بدنی و شکل بروز واحدی است و اخذ آن بنا به علل و شرایط خاص روانی و اجتماعی است. روانشناس نامی «براؤن» که در زمینه تقلید مطالعاتی دارد. نتیجه می‌گیرد که تقلید فرد را در رسیدن به هدفهای خود موفق می‌کند. نیرویی به نام تقلید که دارای اصال خاصی باشد وجود ندارد.(محسنی، ۱۳۶۶، ص ۵۴۵) از نظر جامعه‌شناسان تقلید پسندیده‌ای است که باید از آن در روابط گروهی بحث کرد، چرا که مفهوم آن به طور کلی اخذ عمل یا روش بخصوصی از شخص یا اشخاص دیگر است.

فرایند تقلید در مثنوی

مولوی عقیده دارد که تقلید ستون اصلی و پایه اولیه زندگی مردم است، به بیان دیگر مدار زندگی روزمره مردم بر تقلید از یکدیگر نهاده شده است. وی بر آن عقیده است که بسیاری از مردم عادی چشم و گوششان به دست و سخنان کسانی است که آنها را پیشوا و الگو خود می‌شناسند؛ زیرا عامه مردم اصولاً اهل منطق و تفکر و تعقل نیستند و کمتر به استدلال منطقی می‌پردازند؛ بلکه بیشتر تحت تأثیر رفتار و حرکات کسانی قرار می‌گیرند که آنها را سرمش خود می‌شمارند، حتی این تقلید به قدری رایج و همگانی است که در زندگانی روزانه جوانان اعم از زن و مرد بسیار چشمگیر است؛ بدین سبب مولوی مردم را به گوسفندانی مانند کرده است که بدون هیچگونه اندیشه‌ای از حرکات و رفتار دیگران تعییت می‌کنند. چنان که گوید:

چون زجو جست از گله یک گوسفند
پس پیاپی جمله زان سو برجهند
(۵/۳۳۴۵)

وی از فردی که از رهبر و پیشوایی منحرف تقلید می‌کند، انتقاد می‌کند و این پیروی را نامناسب می‌داند، واو را به بزی تشبیه می‌نماید که بزها و گوسفندان دیگر را به جانب هلاکت می‌کشاند:

پیشوای بز بود آن بز شتاب
می‌برد اصحاب را سوی قصاب
ریش شانه کرده که من سابقم
سابقی اما به سوی مرگ و غم
(۵/۳۳۴۶ و ۳۳۴۷)

و با صراحة بیان می‌کند که مقلد در جهان رسواست:

گر چه تقلید است استون جهان
هست رسو اهر مقلد زامتحان
(۵/۴۰۵۳)

یکی از تمثیل‌های بسیار زیبا و خواندنی و در عین حال طنز زیرکانه‌ی مولوی در این مورد قصه‌ی فروختن صوفیان بهیمه‌ی مسافر جهت سمع است.

داستان از آن قرار است که صوفی ای (به قول مولانا: نه چنان صوفی که گفتیم پیش) در راه به خانقاہی منزل می‌کند و مرکب خویش را به آخر برده، آب و علف می‌دهد و به خادم آنجا می‌سپارد خود هم نزد هم مسلکان به رباط رفته همدم ایشان می‌شود صوفیان تهیdest و حریص، بعد مدت‌ها ریاضت و صبر علی الجوع، وقت را مغتنم شمرده خر مسافر را فروخته، اسباب پذیرایی و سور و سات و سمع را فراهم می‌کنند و به خوش خدمتی مهمان می‌پردازند (گوهرین، ۱۳۸۱)

ولوله افتاد اندر خانقه
که امشبان لوت و سماعست و شره
چند از این زنبل و این دریوزه چند
چند از این صبر و از این سه روزه چند
ما هم از خلقیم جان داریم ما
دولت امشب مهمان داریم ما
(۲/۵۲۷-۵۲۵)

صوفی خسته که آن همه اقبال و التماس یاران را می بیند و تکرار چنین شب پر ناز و نعمتی را بعيد می دارد هم پای دیگران خورش ها می خورد و در پرتو شمع ، دستها می افشارند آن گونه که گرد پای یاران و دود مطبخ تمام فضای خانقه را پر می کند در ضمن این سماع مطرب دم گرفته و با ضرب گران :

خر برفت و خر برفت آغاز کرد
زین حرارت جمله را نباز کرد
زین حرارت پای کوبان تا سحر
کف زنان خر رفت و خر رفت ای پسر
از ره تقليید آن صوفی همین
خر برفت آغاز کرد اندر حنین
(۲/۵۴۱-۵۳۹)

صوفی مسافر هم همه شب همراه آنها و به تقليید از آنها همین را تکرار می کند . وقتی صبح میشود، بار و بنه خویش را بر می دارد تا سوار بر خر شده و به راه خویش ادامه دهد ، اما خر را نمی یابد ابتدا تصور می کند که شاید خادم خانقه خر را برد آب دهد اما وقتی خادم بی مرکب آمد، صوفی آن را از او مطالبه کرد، خادم با خود گفت جنگ شروع شد. گفت این نادان را نگر که بهیمه ای خویش را از من طلب می کند. صوفی وقتی دریافت صوفیان خوش را فروخته اند و پول آن را در سور و سات شبانه صرف کرده اند. به او گفت: « من حیوان را به تو سپرده بودم باید آن را به من بسپاری. بر وجه آن که پیغمبر گفت: «الأخذ ضامن والزعيم غلام» (زمانی ، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۷۲)

گفت پیغمبر که دستت هر چه برد
بایدش در عاقبت واپس سپرد
(۲/۵۵۱)

وبه علاوه وی را ملامت کرد که چرا وقتی صوفیان آن را فروختند مرا خبر نکردی؟ خادم جواب داد که من چندین بار آمدم تا تو را از این ماجرا آگاه کنم اما هر دفعه می دیدم که تو خود از همه ای آنها باذوق تر و پرشورتر تکرار می کردی خر برفت و خر برفت و خر برفت. صوفی گفت این همهی صوفیان تکرار می کردند و من از گفتنش ذوق و لذت می یافتم و آن را تقليید می کرم.
مر مرا تقليیدشان بر باد داد

که دو صد لعنت بر این تقليید باد (۲/۵۶۶)

به راستی تقليید کردن از آنان هستی ام را بر باد و لعنت بسیار بر این تقليید کورکورانه باد.
این حکایت طنز آمیز و گزنه که در آن تقليید کورکورانه ای صوفی نمایان خام به محک نقد کشیده شده است ، داستانی است بس نغز و آموزنده از جریان دو کجروی . نخست کجروی گروهی بینوای گرسنه ، دیگر کجروی نادانی مقلد . اما برخورد مولانا ، این متفکر بزرگ و آگاه دل با این دو لغزش یکسان نیست . با نخستین از در مهر در می آید و همراه با نکوهش هر کار ناصواب ، از گناه آنان در می گذرد . اما در برابر دومی اغماض را

^۱. گیرنده ضامن است و کفیل وام دار : هر ضامن و متعهدی به انجام دادن موضوع تعهد خود ملتزم است .

جایز نمی بیند و از بیان هر گونه ناروا باز نمی ایستد . نکته‌ی مهم در این داستان دلنشیین ، نکوهش تقلید کورکورانه است تقلید بی مورد از کردار و گفتار دیگران پیوسته مورد نکوهش بوده است به ویژه که خالی از فایده و با نا آگاهی همراه یاشد .(وزین پور، ۱۳۸۷، ص ۲۷۲)

از آن جا که به بیان دکتر سیروس شمیسا (۱۳۷۴، ص ۲۲۶) مثنوی کتابی تمثیلی است و زبانی سمبولیک دارد و شیوه آن حکایت در حکایت است . در روایت های تمثیلی معنا و مراد سرایند ه کلا"با معنای ظاهری ان متفاوت است و اجزای آن را نمادها تشکیل می دهند ، شخصیت ها و کاراکترهای این داستان نیز از این هویت هنری مستثنی نیستند .

" Sofi مسافر کنایه از طبیعت تقلید گرای انسان ، صوفیان کنایه از طبایع طغیانگر انسان و خر کنایه از عقل جزوی انسان ، خادم کنایه از عفل کلی . طبیعت تقلید گرای انسان که صوفی وار همواره در جستجوی پیری روشن ضمیر و مرادی آگاه است ، این بار نا آگاهانه به دام صوفیان می افتد که همچون طبایع طغیانگر انسان مترصد فرستی مناسب جهت بروز طغیانگری خود بودند آنان عقل جزوی صوفی بی چاره را که مر کبی لنگ لنگان در طریق سلوک برای وی بوده است قربانی طغیانگری خود نمودند ." (حق شناس، ۱۳۸۴، جلد ۱، ص ۲۵۰)

صوفی ساده لوح بی خبر در این داستان از مقلدانی است که مولانا ضمن روانکاوی شخصیت او ، اورا حریصی می داند که طمع لوت و ذوق و سمع صوفیانه چشم عقل اورا بسته است و تحت تأثیر جمع ، ترجیح " خر برفت و خر برفت " را سر می داد و غافل بود که حاصل این ترانه از دست دادن دارایی خود اوست .

زانک آن تقلید صوفی از طمع
عقل او بربست از نور ولمع
طمع لوت و طمع آن ذوق و سمع
مانع آمد عقل او را زاطلالع
(۲/۵۷۴و۵۷۳)

بحث دیگری که در این داستان از لحاظ رفتاری مورد بررسی قرار می گیرد طمع است . طمع ورزی صوفی مسافر او را کرو کور کرده بود . به گونه ای که معنی آنچه را تکرار می کرد متوجه نمی شد . کسی که طمع و حریص است صدها حکایت می شنود . اما یک نکته‌ی آنها را هم در گوش حرص زده خویش جا نمی دهد . زیرا که گوش باطنی او در حجاب و طمع است .

صد حکایت بشنود مدهوش حرص
در نیاید نکته‌ی در گوش حرص
(۲/۵۸۷)

تفسیر و تحلیل مولانا در این مورد این است که اگر می خواهی چشم و گوش و عقل تو صاف باشد . باید پرده‌های آزمندی و طمع را پاره کنی . روشن کردن چشم و گوش عقل برای ادراک حقایق ، این است که طمع‌های این دنیا را ترک کنی . طمع مانند پرده‌ای است که در برابر چشم دل یا چشم باطن مانع مشاهده حقیقت است .

صف خواهی چشم و عقل و سمع را
بردران تو پرده‌های طمع را
(۲/-۵۷۲)

طمع آن صوفی مهمان نگذشت که عقل او حقیقت را دریابد .
گر طمع در آینه برخاستی
در نفاق آن آینه چون ماستی
گر ترازو را طمع بودی به مال
راست کی گفتی ترازو وصف حال
(۲/۶۷۶و۶۷۵)

هر که را باشد طمع ، الکن شود
با طمع کی چشم و دل روشن شود
(۲/۵۸۱)

حس طمع و جاه طلبی بصیرت باطنی را کور می کند. اما کسی که از عشق حق سرشار و سرمست باشد اگر گنجهای دنیا را هم به او بدهند باز بنده جاه و زر نمی شود." الطمع رق موبد " طمع ورزی بردگی همیشگی است (نهج البلاغه ، نامه ۴۹/۱، ص ۴۰۰)

هر که از دیدار، برخوردار شد
این جهان، در چشم او مردار شد
لیک، آن صوفی ز مستی دور بود
لا جرم در حرص او شب کور بود
(۲/۵۸۵و۵۸۶)

سفرارش و پیام اصلی مولانا گام نهادن در وادی تحقیق است وی تقليید از وحی و انبیا را ضروری و لازم می داند چون پیروی از وحی به تحقیق منتهی خواهد شد و با دیدی چند سو نگر تقليید را ستون جهان می داند و تقليید نا آگاهانه از رهبرو راهنمای آگاه را می پذیرد . "شیخ وهادی از نظر مولانا باید محقق باشد و دیده ای حقیقت بین آنان بدون واسطه حقایق را بیند و خود به حق رسیده باشد . شیخ محقق که به مبدأ وحی متصل است اگر به سوی حق دعوت کند دعوت او پیامبرانه است علم او علم روشن نبی و لدنی است ". (طالبان، ۱۳۸۵، ص ۱۲)

مقلد کور است و کر، اما محقق شنوا و بینا است و به همین جهت سخنی که بر زبانش جاری می شود بدون وابستگی های تقليید است
آب شیرین را ندیده است او مدد
مرغ چون برآب شوری می تند
بلکه تقليید است آن ایمان او
روی ایمان را ندیده جان او
بس خطر باشد تقليید را عظیم
از ره رهزن ز شیطان رجیم
آن که او از پرده ای تقليید رست
او به نور حق بیند هر چه است
چون بیند نور حق ایمن شود
(۵/۲۴۴۸-۲۴۵۲)

سالک چنانچه با تحقیق و مجاهدت پیر و ولی حقیقی را بیابد می تواند دل به پیر دهد ،این نوع تقليید و دلدادگی نه تنها مذموم نیست بلکه پسندیده است . سالک در طریقت بر پیرو مرشد خود تکیه و راه پر مخافت و آفات سلوک را به سلامت طی می کند و مراحل را یکی پس از دیگری طی می نماید ، این نوع از تقليید در واقع بر پایه ای تحقیق است و در مراحل عرفانی لازم و ضروری است . صاحب علم تقليیدی در پی رونق دنیای خود و عرض اندام در مقابل دیگران است برخلاف علم تحقیقی که از سر درد و نیاز و برای روشنی جان است .

علم تحقیقی بود بهر فروخت
چون بیاید مشتری خوش برفروخت (۲۹۳/۲)
مشتری علم تحقیقی حق است
دایما" بازار او پر رونق است (۳۲۶۶/۲)
مرغ تقليید به پستی می پرد
گر چه عقلت سوی بالا می پرد
عاریه است و، مانشسته کان ماست
علم تقليیدی وبال جان ماست
(۲/۲۲۲۷-۲۲۲۶)

"خوارزمی معتقد است تقليید تا وقتی است که آیینه دل صاف و درخشان نشده، همین که دل از غبار شرک و گناه پاک شد احتیاج به تقليید نیست." (زرین کوب، ۱۳۸۲، ص ۲۳۵)

عکس کاول زد، تو آن تقليید دان
چون پیاپی شد، شود تحقیق آن
(۲/۵۶۷)

تحقیق و تقليید نسبی است . در آغاز هر سالکی کارهای پیران و یاران خود را تقليید می کند. اما همین تقليیدها می تواند به تحقیق بینجامد . عکس، چندان باید از یاران خوش که شوی از بحر بی عکس آب کش

(۲/۵۶۸)

"در آغاز ، اگر حال و ذوقی در سالک بروز کند آن مرتبه‌ی تقليد است و چون آن حال و ذوق تداوم یابد آن دیگر مرتبه تحقیق است. گاه سالک مبتدی در جمع صاحبدلان بر اثر سمعاً یا ذکر جلی و خفی حالی پیدا می‌کند، این نوعی تقليد است. زیرا این حال بر اثر تصرف روحی صاحبدلان برای او حاصل شده‌پس در این مرتبه نباید به خود مغور شود و خویش را عارفی واصل تصور نماید . ولی آن گاه که این حالات و ذوق‌ها در او ماندگار شد و پی در پی به او رسید و در او ثبات پیدا کرد ، به مرتبه تحقیق و استغنا رسیده، و دیگر برای کسب حالات معنوی نیازی به واسطه ندارد."

تاشد تحقیق، از یاران میر
از صد مگسل، نگشت آن قطره در
(۲/۵۶۸)

"تا هنگامی که مقلد محقق نشده است باید همنشینی یاران را ادامه بدهد. درست مانند قطره بارانی که به اعتقاد قدماء، درون صدف می‌افتد و به مروارید تبدیل می‌شود و بیش از آن که تبدیل به مروارید شود آن را از صد بیرون نمی‌آورند. سالک باید مدتی تحت حمایت هادی قرار گیرد تا به مرحله پختگی برسد. هادی حقیقی به منزله صد است که قطرات باران را پرورده و مستعد می‌سازد.« (زرین کوب ، ۱۳۸۲، ص ۱۷۲) مولانا بیان می کند :

از مقلد تا محقق فرق هاست
کاین چو داوداست و آن دگر صداست
آن مقلد صد دلیل و صد بیان
بر زبان آرد ندارد هیچ جان
(۲/۴۹۴-۴۹۳)

آفات تقليد

"تقليد، پیروی کردن جاهلانه از جاهلان دیگر، یکی از آفات و خطرهای بزرگ راه سیر و سلوک ، بند و گرهی است که آفت هر نیکی است و چشم دل را از دیدن حقایق می‌بندد و کوه را کاه می‌کند . تقليد حجاب راه سالک و مانع بروز استعدادهای نهفته است تقليد ظن را به جای علم می‌نشاند و سالک را به گمراهی می‌کشاند . مقلد گرفتار نفس اماره است و با ظن و گمان می‌خواهد راه حقیقت را طی کند ". (طالبیان ، ۱۳۸۵، ص ۱۱)

از نظر مولانا تقليد یکی از آفات مهم معرفتی در راه کمال انسان هاست و در میان آفات و موانعی که نمی‌گذارد انسان به قله‌ی کمال برسد تقليد نقش بازدارنده‌ی بیشتری دارد . « چه بسیار شیادی که به دعوی دروغین لاف شیخی درانداخته و خود را به ظاهر شبی و بازیزد ساخته گروهی هوسران هر کدام به داعیه و علتی گرد او جمع می‌شوند، و موجب شهرت وی می‌شوند و برای گرم کردن بازار و جلب مشتریان فایده دار، کرامت‌های دروغین می‌سازند و آن را بر زبان‌ها می‌اندازند. مردم ساده‌لوح زودباور فریب دستگاه ظاهر را خورده به تقليد یکدیگر، گله گله بدان سوی روی می‌نهند.» (همایی، ۱۳۶۶، ص ۸۳۴)

هر کجا باشند جو ق مرغ کور
بر تو گرد آیند ای سیلا ب سور
ترک این تزویرگو شیخ نقور
آب شوری جمع کرده چند کور
(۵/۸۱۵-۸۱۳)

وقتی این گروه مقلدین از خواب غفلت بیدار می شوند، که قسمت مهم از سرمایه وقت و عمر خود را بر سر سودای باطل از دست داده اند.

چون که گوینده ندارد جان و فر

گفت او را کی بود برگ و ثمر

می کند گستاخ مردم را به راه

جان او لرزان تر است از برگ کاه

پس حدیثش گرچه بس بافر بود

در حدیثش لرزه هم مضمر بود

(۵/۲۴۸۳-۲۴۸۰)

مشاهده می شود که مولوی با چه استدلال شیرین و نکته سنجی ظرفی بی تاثیری سخن مقلدان را بیان کرده است که به زبان چیزی می گویند اما روحشان مضطرب و نگران است. و با سخنانشان موافقت ندارد. پس سفارش می کند:

بی ز تقلیدی نظر را پیشه کن

هم به رای و عقل خود اندیشه کن

چشم داری تو به چشم خود نگر

منگر از چشم سفیه‌هی بی هنر

گوش داری تو به گوش خود شنو

گوش گولان را چرا باشی گر و

(۶/۳۳۴۲-۳۳۴۰)

بدین گونه تقلید یکی از خطرهای راه خدا و حجاب معرفت سالکان الهی است یعنی انسانی حس و عقل و هوش خود را کنار بگذارد و کورکورانه از این و آن پیروی نماید. تا انسان از این آفت خود را دور نکند و عقل خداداد را راهنمای تشخیص خوب و بد، زشت و زیبا قرار ندهد و از طریق تقلید و مرحله ظن و گمان و شک به مرتبه شهود و حق الیقین نرسدبه آرامش روحی و سعادت واقعی نخواهد رسید. هم چنان که مولانا می گوید:

آن که او از پرده‌ی تقلید جست

او به نور حق ببیند هرچه هست

چون ببیند نور حق ایمن شود

ز اضطرابات شک او ساکن شود

(۵/۲۴۸۳-۲۴۸۱)

اما آن کسی که از تقلید رها شد همه چیز را با نورمعرفت الهی مشاهده می کند و چون نور الهی را مشاهده کرده به آرامش می رسد و از اضطراب و شک و تردید نجات می یابد.

«البته خطر تقلید مربوط به اصول دین و اصل معرفت حق و باطل و شناسایی شیخ و راهنمای طریق و وصول به مطلوب است. اما همین که سالک به هدایت ربانی راه حق را تمیز داد و خدمت پیر کاملش نصیب شد او را از پیروی و تابعیت شیخ و استاد پیشوا چاره نباشد، اینجا دیگر چون و چرا و عقل و نظر راه ندارد بلکه بی شک باید در برابر شیخ تسلیم و اطاعت و ادب صرف باشد و همین تسلیم یکی از شرایط اصلی هدایت و دستگیری طالبان است.» (همایی، ۱۳۶۶، ص ۸۳۷)

چون گرفتی پیر هان تسلیم شو

همچو موسی زیر حکم خضر رو

شرط، تسلیم است نه کار دراز

سود نبود در ضلال ترکتاز

همچنین مولانا اجتهاد در اصول را پیشنهاد می کند و پیروی بی خردانه از اندیشه و روش آبا و اجداد را نکوهش می کند همان گونه که خداوند در چندین آیه از آیات قرآنی کسانی را که از پدران و مادران خویش تقلید می کنند، نادان و گمراه می داند و آنها مذمت می کند که آن ها در جواب رسولان حق می گویند: "قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا، اولو کان آباء‌هم لا یعلمون". (۱۰۴ / مایده)

یا این که استدلال میکنند که ما از بزرگان خود پیروی کرده ایم. "قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونالسبیلا". (احزاب / ۶۶) به عقیده مولوی پیروی از میراث گذشتگان و تمسک به باز مانده‌ی آبا و اجداد قلوب منکران را گمراه کرده است. البته مقلد در هر عملی منافع مالی را در نظر میگیرد و به عنصر ارزش و آرمان‌ها ارزشی توجهی ندارد. وی اعمال را بدون ان که به ریشه روانی و علت آن‌ها پی برده باشد کورکورانه تقلید میکند، اول به تبعیت از دیگران کورکورانه می‌خندد، وقتی به علت خنده‌ی دیگران پی می‌برد بر خنده‌ی خود می‌خندد.

۲- قیاس

"قیاس به معنی مقایسه کردن امور و پدیده‌ها یکی از راه‌های اصلی شناخت و از کار کرد های اصلی ذهن بشر است قیاس در این معنی، گاه تو جه انسان به شباهت‌ها معطوف می‌شود و زمانی به تفاوت‌ها، به عبارت دیگر گاهی تشبیه مبنای کار است و گاهی تفاوت و تضاد. به نظر می‌رسد برخی اذهان به نقاط مشترک پدیده‌ها نظر دارند و بعضی به نقاط اختلاف آن‌ها". (تقوی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۸)

در بحث قیاس که گاه بر اساس آن رفتارهای فردی و اجتماعی صادر می‌گردد مولانا قصه‌ی آن که را بیان می‌کند که خواست از همسایه بیمار خود عیادت کند در پیش خود قیاس کرد (بر اساس حدس و گمان) که چون حال او پرسم او جواب چنین و چنان خواهد داد و من مناسب هر کلام او چنان و چنین پاسخ خواهم داد. از قضا وقتی به عیادت همسایه بیمار رفت همسایه در آن هنگام خشمگین و ناراضی بود. وقتی که از او

پرسید چگونه‌ای گفت دارم می‌میرم.

گفت چونی گفت مردم گفت شکر

شد از این رنجور پر آزار و نکر

(۱/۳۴۴۱)

بعد از آن از او پرسید چه خوردی؟ گفت زهر. مرد باز به گمان آن که لابد بیمار در جوابش گفته شربتی یا دارویی خورده‌ام از روی قیاس خود جواب داد که نوش جانت باد!

بعد از آن گفتیش چه خوردی گفت زهر

گفت نوشت باد افرون گشت قهر

(۱/۳۴۴۳)

پس از وی سوال کرد که چه کسی از طبیبان بالای سر تو می‌آید؟ و پیش خود قیاس کرد البته نام طبیب مشهوری را خواهد گفت از روی قیاس و برای خوشایند بیمار گفت قدم او مبارک است.

بعد از آن گفت از طبیبان کیست او

که همی آید به چاره پیش او

گفت عزرا بیل می‌آید ب——رو

گفت پایش بس مبارک شاد شو

(۱/۳۴۴۵ و ۳۴۴۴)

البته مرد بیمار سخت رنجیده خاطر شد و جای آن نیز بود. مرد ناشنوا پیش خود فکر کرد که به همسایه خود خدمت کرده و حق همسایگی را به جا آورده است اما نمی‌دانست که قیاس او دل همسایه را رنجانیده و هم نشینی ده ساله را نایبود کرده است.

این گونه قیاس‌های ناروا چنان که مولانا نظر می‌دهد اولین بار از ابلیس پدید آمد که در پیش گاه وحدانیت حق خود را به حساب آورد و اصل آدم را از خاک تیره تصور کرد و منشاء وجود خود را از نور پنداشت.

«قال انا خیر منه، خلقتنی من نار و خلقته من طین." (۷۶/اص)

ابلیس گفت: من از آدم بهترم، زیرا مرا از نور آفریدی و او را از گل.

این قیاس باطل البته برهان قابل قبولی نبود زیرا این ظاهر قضیه بود و اصل خاک بودن برای آدم نقص تلقی نمی‌شد چنان‌که برای ابلیس هم ، خلقت نار بودنش این که نور سرچشمها روشی است، نمی‌توانست مزیتی به حساب آید .

اول آن کس کاین قیاسک‌ها نمود

پیش انوار خدا ابلیس بود

گفت نار از خاک بی‌شک بهترست

من ز نار و او ز خاک اکدرست

(۱/۳۴۶۹و۳۴۶۸)

«پس قیاس فرعی ابلیس را با اصلش می‌سنجیم. قیاس ابلیس این است که آدم از تاریکی است و ما ابلیسیان از نوریم. ظلمت، فرع بر نور است و نور اصل است. بنابراین نشاید که اصل، تابع فرع شود. حق تعالی گفت: قیاس کردن فرع بر اصل، اعتبار ندارد زیرا تنها پارسایی و پرهیزگاری

محراب و قبله گاه فضل و شرف است نه حسب و نسب.» (زمانی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۹۷۴)

که خداوند می‌فرماید: «فاما نفح فی الصور فلا انساب بینهم يومئذ و لا يتسلعون.» (۱۰۱ /momnon)

آن گاه که در صور دمند در آن روز خویشاوندی ها نباشد و همدیگر را نپرسند.»

و همچنین در آیه ۱۳ سوره حجرات فرمود: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم.» همانا گرامی‌ترین شما در نزد خداوند، پرهیزگارترین شماست.

این نه میراث جهان فانی است

که به انسابش بیابی، جانی است

(۱/۳۴۷۲)

پارسایی و پرهیزگاری، میراث این جهان گذرا و فانی نیست که بتوان آن را به واسطه نسبها ، و یا شرف نیاکان به دست آورد ، بلکه این میراث، روحانی است و فقط با ارشاد صحیح و سیر و سلوک روحانی می‌توان بدان رسید.

تمثیل دیگر مولانا برای قیاس داستان آن طوطی و بقال است.

طوطی که در این تمثیل نماد و مظهر تقلید عاری از ادراک و نمونه قابل قبولی از تلقین غیرست، چون خودش از ترس گربه از یک طرف دگان به طرف دیگر گریخته و شیشه‌های روغن گل را ریخته بود وقتی خواجه بقال شیشه‌های روغن ریخته شده را مشاهده می‌کند و با خشم بر سر طوطی می‌کوبد ، موهای سر طوطی می‌ریزد و او کل می‌شود . و تا چند روزی از سخن گفتن باز می‌ماند و چاره‌گری‌های مرد بقال سودی نمی‌بخشد ، تا آن که یک روز قلندر جولقی سبزپوشی از آن جا می‌گذرد در حالی که سری بی موچو پشت طاس و طشت دارد ، طوطی او را که می‌بیند با خود قیاس می‌کند :

طوطی اندر گفت آمد در زمان

بانگ بر درویش زد که هی فلان

از چه ای کل با کلان آمیختی

تو مگر از شیشه روغن ریختی

از قیاسش خنده آمد خلق را

کو چو خود پنداشت صاحب دلق را

(۱/۲۶۹-۲۶۰)

طوطی با دیدن جولقی به زبان می‌آید و به او می‌گوید چرا کل شده‌ای و با کلان آمیخته‌ای آیا تو هم از شیشه روغن ریختی، قیاس بی مورد طوطی باعث خنده مردم می‌شود.

البته مولانا قصد ندارد در این داستان جولقی‌ها را مورد طعن قرار دهد، بلکه در این داستان ضمن بیان نکته‌های عرفانی، قیاس‌های ناروا و مقایسه‌های ظاهری را که معمولاً در میان مردم بسیار رواج دارد مورد نقد قرار می‌دهد. و می‌گوید:

سحر را با معجزه کرده قیاس
هر دو را بر مکر پنداره اساس
ساحران موسی از استیزه را
برگرفته چون عصای او عصا
زین عصا تا آن عصا فرقی است ژرف
زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

(۱/۲۸۰-۲۷۷)

ظاهر بیتان، سحر و معجزه را مانند هم می‌دانند و گمان می‌دانند که مبنای هر دو، مکر و حیله است، اما اساس سحر توجه به نیروهای شیطانی است، در حالی که مبنای معجزه اذن رحمانی است. پس میان این دو خرق عادت تفاوت بسیار است.

چنانچه :

کافران اندر مری بوزینه طبع
آفته آمد درون سینه طبع
هرچه مردم می‌کند بوزینه هم
آن کند کز مرد بیند دم به دم
او گمان برده که من کردم چو او
فرق را کی داند آن استیزه رو

(۱/۲۸۳-۲۸۱)

کافران در دشمنی و ستیزه خوبی خود طبیعی بوزینه‌وش دارند یعنی مخالفت‌هاشان از روی تحقیق نیست بلکه جنبه تقلیدی دارد. به عنوان مثال، هر کاری که انسان می‌کند بوزینه هم لحظه به لحظه همان را تقلید می‌کند، که می‌بیند. آدمیان بوزینه صفت هم بدون تحقیق اعمال انسان‌های کامل را تقلید می‌کنند. بوزینه گمان کرده که کارش مانند کار انسان است ولی آن حیوان لجو و گستاخ چگونه ممکن است دریابد که میان این دو عمل فرقی شگرف است؟

آن منافق با موافق در نماز
از پی استیزه آبد نی نیاز
در نماز و روزه و حج و زکات
با منافق مومنان در برد و مات
مومنان را برد باشد عاقبت
بر منافق، مات اندر آخرت

(۱/۲۸۷-۲۸۵)

سرانجام مومنان به رستگاری می‌رسند، ولی منافقان در آخرت زیانکار و گرفتار شوند. چنان که خداوند می‌فرماید:
«والعاقبه للمتقين.» نیک فرجامی از آن پرهیزکاران است. (آیه ۸۳ سوره قصص)

افراد مؤمن و منافق مانند دریای تلخ و شیرین در کنار یکدیگرند لیکن آنچه این دو را از یکدیگر جدا می‌سازد، حقیقت ذات ایشان است که هرگز در هم نمی‌آمیزند. طلای ناخالص و بدی را، نیز تا زمانی که بر سنگ محک نزنند، نمی‌توان از طلاقی ناب بازشناخت. در دل مؤمنان نیز حق تعالی محكی از آگاهی و معرفت نهاد تا یقین را از شک باز شناسند. آن جا که خداوند می‌فرماید: "ان المنافقین في الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا. (۱۴۵ / نساء)" هماناً منافقان در پستترین مرتبه دوزخ‌اند و برای ایشان یاوری نیابی.

"صحت حواس جسمانی را طبیب می‌داند و صحت حواس روحانی را حق تعالی. اسرار حق تعالی و کیفیت کار او به گونه‌ای است که از دایره عقل و درک محدود آدمی خارج است و با آن قواعدی که بشر بدن اشرف دارد، قابل درک نیست. کار مردان الهی و مردان حیله گر نیز بدین گونه است حق جویان آدمی را به سوی معنویت و عرفان رهنمون می‌شوند و کذایان رویه صفت آدمی را سوی نیرنگ و بی شرمی دعوت می‌کنند چنانکه زمرة این حیله گران به مسیلمه کذاب لقب احمد (ص) دادند و مردم را به پیروی از آن مرد حیله گر دعوت نمودند، عاقبت آنچه از

مسیلمه باقی ماند، لقب کذاب یعنی دروغگو بوده اما پیامبر احمد(ص) لقب اولوالالباب یعنی صاحب عقل کامل و جامع به خود گرفت. مولوی در پایان این داستان نتیجه و عاقبت مقایسه را بیان می کند و باز شراب بهشتی را که سر به مهر است و با مشک مهر زده اند و سر درد و خمار نمی دهد با شراب انگوری مثال می زند که حاصل آن زوال عقل و عذاب آخرت است." (احمدی، ۱۳۸۸)

حرف درویشان بدزدد مرد دون	تا بخواند بر سلیمی زان فسون
شیر پشمین از برای کذ کنند	بو مسیلم را لقب احمد کنند
آن شراب حق ختمش مشک ناب	باده را ختمش بود گند و عذاب

(۱/۳۱۹-۲۳)

بدین سان اصل قصه هر چند لطف ابداع هم ندارد لاقل نشان می دهد که همه جا نباید بر قیاس اعتماد کرد و فریب ظاهر را خورد چه بسیارند کسانی که ظاهرشان مشابه اولیای حق است ولی باطنشان آلوده و ناپاک است و برای تشخیص این دو بایستی محکی به دست آورد. دو چیز اگر چه به ظاهر یکسانند اما در ماهیت متفاوتند عالمیان بدین سبب در جهان گمراه شدنند که کار انسان های صالح وباک را با خود مقایسه نموده اند چنانکه زنبوز عسل و زنبور معمولی هر دو از یک مکان شهد می نوشند اما یکی تبدیل به عسل می شود و دیگر تبدیل به زهر هر دو گون زنبور خوردن از محل لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل (۱/۲۶۸)

مولانا قیاس و دلیل را به عصای کوران مانند کرده است که اگر متکی و مبتنی بر رحمت و فضل خدا نباشد انسان را به سر منزل مقصود نمی رساند (رحمدل، ۱۳۸۰، ۲۱۴/۱)

این عصا چه بود قیاسات و دلیل آن عصا که دادتان؟ بینا جلیل

نتیجه گیری

تقلید نیروی قوی است که نه تنها باعث نگهداری و حفظ حیات اجتماعی می گردد بلکه از لحاظ ترقی و تعالی اجتماعات بشری عامل موثری به شمار می رود . روانشناسان تقلید را بزرگترین عامل ترقی افراد و جامعه دانسته و آن را مروج ابتکار و و مکمل آن می دانند اولین شرط تقلید تکوین حیات عقلی در اجتماع است. در مساله تقلید دو شکل از تقلید موجود است تقلید سنجیده (ممدوح) و تقلید ناستجیده (مذموم) مولوی عقیده دارد که تقلید ستون اصلی و پایه اولیه زندگی مردم است، به بیان دیگر مدار زندگی روزمره مردم بر تقلید از یکدیگر نهاده شده است. سفارش و پیام اصلی مولانا گام نهادن در وادی تحقیق است وی تقلید از وحی و انبیا را ضروری و لازم می داند چون پیروی از وحی به تحقیق منتهی خواهد شد و با دیدی چند سو نگر تقلید را ستون جهان می داند و تقلید نا آگاهانه و پیروی محض از انسان آگاه را می پذیرد . در نظر او تقلید بند و گرهی است که آفت هر نیکی است و چشم دل را از دیدن حقایق می بندد و کوه را کاه می کند . مولانا تعلیم می دهد که باید از راه دل و جان وروح و روان به حقایق پی برد در نظر وی تقلید مخالف و مانع تحقیق است و سالکی که در مفام تقلید توقف نموده است هیچ گاه به معرفت که نتیجه ای تحقیق است نمی رسد . وی در تمثیل های خود مکرر به مسئله تقلید پرداخته و زیان های آن را نشان داده است و نتیجه گرفته است که:

خلق را تقلیدشان بر باد داد
که دو صد لعنت بر این تقلید باد

(۲/۵۶۳)

در مساله ای قیاس نیز مولانا با آوردن چندین تمثیل زیبا و با محتوا قیاس را یکی از موانع معرفتی انسان به مرتبه ای کمال می داند که همه جا نباید بر قیاس اعتماد کرد و فریب ظاهر را خورد چه بسیار کسانی هستند که ظاهرشان مشابه اولیای حق است ولی باطنشان آلوده و ناپاک است و برای تشخیص این دو بایستی محکی به دست آورد. دو چیز اگر چه به ظاهر یکسانند اما در ماهیت متفاوتند علت گمراهی عالمیان نیز به این دلیل است که کار انسان های صالح وباک را با خود مقایسه نموده اند چنانکه زنبوز عسل و زنبور معمولی هر دو از یک مکان شهد می نوشند اما یکی تبدیل به عسل می شود و دیگری تبدیل به زهر . لذا برای رسیدن به حقیقت هر چیزی باید از ابزار تحقیق استفاده کرد .

فهرست منابع و مأخذ

قرآن کریم ، ترجمه مهدی الهی قمشه ای.

نهج البلاغه ۱۳۵۱ ، گرد آورنده : سید رضی ، به قلم فیض الاسلام ، تهران

احمدی قاسم خیلی، فربنا، ۱۳۸۸، نشریه علمی، پژوهشی اداره آموزش و پرورش بابل از سایت :

www.pooyesh.babol

تفوی ، محمد ، ۱۳۸۸ ، کم و کیف قیاس در مثنوی ، فصل نامه علمی پژوهشی کاوش نامه ، سال دهم ، شماره ۱۹ ، صص ۲۰۷ - ۲۴۰

حق شناس، سیدحسن، ۱۳۸۴ ، بشنو ازنی، ج اول، قم، دفتر تبلیغات

حیدریان ، محمود ، ۱۳۷۱ ، مبانی روانشناسی اجتماعی تهران ، انتشارات باک

رحمدل ، غلام رضا ، ۱۳۸۰ ، تقلید و تحقیق در مثنوی مولوی ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

شماره ۲۴ و ۲۵

زرین کوب ، عبدالحسین ، ۱۳۸۲ ، نرdban شکسته ، تهران ، انتشارات سخن .

زمانی ، کریم ، ۱۳۸۵ ، تفسیر جامع مثنوی ، تهران ، انتشارات اطلاعات .

زمانی، کریم، ۱۳۸۸، شرح جامع مثنوی، جلد دوم، تهران، اطلاعات

زمانی ، کریم ، ۱۳۸۵ ، مینا گر عشق ، تهران نشر، نی.

شمیسا ، سیروس ، ۱۳۷۴ ، سبک شناسی شعر ، تهران ، انتشارات فردوس

طالبیان، یحیی، ۱۳۸۵، ابعاد تقلید و تحقیق در مثنوی معنوی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان

شماره ۴۷

کاردان ، علی محمد ، ۱۳۷۲ ، روانشناسی اجتماعی ، جلد دوم ، نشر اندیشه ، تهران

گو هرین صادق ، ۱۳۸۱ ، فرهنگ لغات و تعبیرات جلال الدین محمدبن حسین بلخی ، زوار ، تهران

محسنی ، منوچهر ، ۱۳۶۶ ، جامعه شناسی عمومی ، تهران ، انتشارات کتابخانه ی طهوری

مولوی ، جلال الدین ، ۱۳۶۹ ، مثنوی معنوی ، تصحیح رینولد الین نیکلسون ، تهران ، انتشارات طلوع

وزین پور، نادر. (۱۳۸۷). آفتاب معنوی، تهران، امیرکبیر

همایی ، جلال الدین ، ۱۳۶۶ ، مولوی نامه ، تهران ، نشر هما